

فخریاسری

دانشکده: مهندسی عمران

تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴

مصاحبه کننده: محمد میرزایی

سال ورود: ۱۳۵۶



• لطفاً یک بیوگرافی از خودتون بفرمایید.

من فارغ التحصیل دانشکده فنی هستم. سال ۱۳۴۸ فارغ التحصیل شدم بعد رفتم شرکت ملی ذوب آهن، آنجا مدتی کار کردم تا به اصطلاح بفهمم چی می‌خواهم و شانس اینرو پیدا کردم که روی

اسکلت فلزی کار کنم. علاقمند شدم به کارهای ساختمان های فلزی. علت کار کردن در آنجا این بود که من سربازی را به مدت ۵ سال آنجا گذراندم بعد از خاتمه ۵ سال، خارج از کشور رفتم و فوق لیسانسی در سازه گرفتم. مدتی که آنجا کار کرده بودم من رو به این موضوع علاقه مند کرد بعد از آنجا رفتم کمبریج و در زمینه بتون پی اچ دی گرفتم بعد سال هایی که آنجا بودم آقای به اسم پروفیسور دانشی که فقید شده اند متالوژی بودند.

در آن سالها، فرصت مطالعاتی آمده بود دانشگاه کمبریج و با من آشنا شد ایشان زودتر از من به ایران برگشت و سبب شد که از من بخواهند، برای من از دانشگاه (دانشکده سازه) یک نامه رسید و از من دعوت به همکاری شد.

• چه سالی؟

سال ۱۳۵۶

• آن موقع آقای دکتر رئیس دانشکده چه کسی بود؟

آن موقع رئیس دانشکده رازان بود. اون موقع که آمدم اینجا در دانشکده همکاران خیلی خوبی داشتم. من در زندگی شانس زیاد آوردم یکی از شانس های من این بود آن موقع به من اعتماد شد. مثل آدم ناشناخته کسی من رو به شرط چاقو نخرید. وقتی آمدم همکاران و دانشجویان خیلی خوب بودند اون ها دست من رو گرفتند و من رو راه انداختند. من خاطراتی که از این سالها دارم بهترین سالهای زندگی من است.

• آقای دکتر از همکاران چند نفر را اسم ببرید؟

از همکاران اون موقع دکتر تسوجی بود، آقای مهندس عدل بود، این دوست من دکتر وحید هست که برای من وحید هستش و برای شما دکتر خونسازی است. آقای علیزاده، آقای هاشمی که نمی دانم این ها الان کجا هستند و همکار ارشدی هم داشتیم دو تا همکار ارشد، اون ها خیلی به ما کمک کردند آقای به اسم پارسا نژاد فرد، دیگر دکتر اعلامی بود. دکتر اعلامی اون موقع در دانشگاه ما مقامی داشت و همکار ارشد من بود من تازه شروع کرده بودم ولی ایشان سابقه طولانی داشت. فرد دیگر مهندس بیات بود.

• مهندس بیاتی

بیاتی بود ایشان

- الان هم هستند

بعدها به سمت مالی دانشگاه سوق پیدا کرد اون موقع در کار تحقیقاتی با آقای اعلامی کار می کرد اون موقع آقای اعلامی کتابی چاپ کرد به نام تئوری ورقها. کار آمارش رو آقای بیاتی انجام داد بله کار تحقیقاتی شو، اگر شما گرافهای اون رو نگاه کنید همه اش کار آقای بیاتی هستند.

- ایشان رشته اش ریاضی است

دقیقا یادم نیست چه کار می کردند آنچه من یادم هست ایشون کار programming انجام می داد softwer را آقای اعلامی نوشت. اسامیشون یادم رفته ولی از همه مهمتر یک سری همکار داشتیم در آزمایشگاه یکی شان نامش آقا فرج بود. توی آزمایشگاه اینها آدمهایی بودند که تجربیات شون فوق العاده از من بیشتر بود من دانشگاه درس می دادم اینها آزمایشگاه را اداره می کردند.

- دکتر چه درس هایی دادید؟

دوره آقای وحید، لقبی به من دادند که می گفتند آچار فرانسه، یکی به من داد یا ایشان بود یا آقای دکتر گل افشانی که همکار ما بود لقب آچار فرانسه به اینصورت درسهایی که کسی نمی خواست آنها رو درس بده، یا معلمش موجود نبود من قبول می کردم درسهایی که شروع کردم، از درس بتن و فولاد برای ساختمان شروع کردم چون تجربه من اون ها بود . ۵ سال قبل از دکترا گرفتن . بعد از اون درسی که اینجا معروف به بارگزاری است که به نظرم بهترین درس دانشگاه ما بود درس می دادم که هنوز هم هست منتها یه خورده کم رنگ شده است . چون دانشکده سازه دانشکده تخصصی بود هر چی راجع به سازه بود مطرح بود که این روزها بعضی از این درس ها توی فوق لیسانس کشورهای خارجی هست اون موقع توی لیسانس بود حالا نمی دونم، توی فوق لیسانس بود اون موقع طراحی پلاستیکی ساختمان ها بود اون ها رو من درس می دادم که دو تا درس بود تئوری پوسته ها بود و دیگری تئوری ورق بود این هارو من کار کردم. بله پایداری سازه ها هم بود، هر چیزی که به اصطلاح مشتری نداشت من داوطلب بودم. بعضی از این کلاسها تابستانی می شد معلم های مسئولشون می رفتند برای گردشهای مطالعاتی، من هم تهران بودم کار دیگری هم نداشتم اون ها رو من قبول می کردم اون سال ها از نظر آموزشی سالهای خیلی خوبی نبود.

- **ترم تابستانی**

نه تمام ترم های ما، کمتر با موفقیت به پایان می رسید. وسط کار تعطیل می شد اکثر اوقات، خیلی از کارها کردیم، به خیلی از جاها رسیدیم ولی توفیق صد در صد نداشتیم بعد از انقلاب که دیگه انضباط برقرار بود.

- **شما که بعد از انقلاب سال ۵۷ جذب شدید؟**

نه من قبل از انقلاب اینجا بودم حالا الان اختلاف منو ایشون اینه که من کی بودم در واقع من قبل از انقلاب اینجا بودم.

- **خوب اون سال ها**

دکتر یاسری: بعد که دانشگاه تعطیل شد و رفت انقلاب فرهنگی دوره ۲۵ واحدی تصویب شد بین استادهای دانشگاه‌های مختلف من را انتخاب کردند که بعضی از درسها رو من قبول کردم. بله ببخشید توی پلی تکنیک اجرا می شد الان خاطر من نیست چه درسهایی بود فقط می دانم یکیش بارگزاری بود چون خودش مورد علاقه من بود یادمانده احتمالا ساختمان های بتنی و فولادی هم بودند.

- **این ۲۵ واحدی که گذاشته شد در واقع برای دانشجویان قبل از انقلاب بود؟ سال ۵۹ بود؟**

دیرتر بود ۶۰ بود

- **تا سال ۶۱ بازگشایی شد**

من اتفاقاً از اونوقت یک نشانه دارم سال اعلام ۲۵ واحدی سال تولد دختر من هست. اون موقع سال تولد دختر من بود من یادمان هست خانم من دانشجوی بود اون هم دانشجوی ۲۵ واحدی رشته کامپیوتر بعد آستن بود می رفت دانشگاه شون بر می گشت قبل از اینکه ترمش تموم بشه دختر من متولد شد. در اون ۲۵ واحدی من جزو کسانی بودم شانسی داشتم که تدریس کنم بعد از ۲۵ واحدی ها دیگر دانشگاه کلا" باز شد. اون خلال هم گروهی بودند که ریز درس (سرفصل) تهیه می کردند که یادتون باشه در دانشگاه علوم با یک گروهی بودند، با آقای مهندس هاشمی، الان آقای دکتر هاشمی هستند و دانشگاه زنجان باید باشند. هاشمی موسوی، ایشان هدایت می کردند و من جزو تیم ایشان بودم و کسان دیگر.

- سیلاب درسی

سیلاب درسی رو ریز درسها رو مشخص می کردند و می نوشتند من جزو اون ها بودم تا موقعه ای که چیزی به اسم جهاد دانشگاهی تاسیس شد توی همین دانشگاه. آدمهایی که اون موقع با من توی این جهاد دانشگاهی کار می کردند دیروز به سراغ من آمده بودند، آقای دکتر جمالی و آقای دیگری که فکر کنم ایشان الان توی دانشگاه هوافضا باشد بله دکتر ملائک، ایشان بودند کسان دیگری هم بودند شما نمی شناسید یا من هم اسمشان را به خاطر نمی آورم این گروه توی جهاد دانشگاهی بودند. در هر صورت طرز فکر اون دوره با طرز فکر این دوره خیلی فرق می کند. اون دوره ما فکر می کردیم که ما باید به چیزهایی که لازم داریم تاکید بکنیم ولی با فکر امروز من معتقدم باید به فردا فکر کنیم ولی اون روز من این طرز تفکر را نداشتم من همگام بودم همفکر بودم. در جهاد دانشگاهی کسان دیگری بودند مثل دکتر دیلمی بود. فیزیک دانشگاهی بود عرشیا دیلمی ایشان توی پلی تکنیک بود مرکز هسته ای جهاد دانشگاهی. من اینجا با این گروه دانشجویها فقط همکاری می کردم. از روزی که دانشگاه باز شد باز کار من همان تدریس بود کار دیگری بلد نبودم، تدریس همان درس های گذشته منتها با ریز درس جدید.

- کار تحقیقاتی هم آقای دکتر انجام می دادید؟

اون سالها بله ولی توجه کنید در داخل جریانی که در جریان بود به هر شکل سالهایی که اینجا بودم یک جریاناتی در جریان بود که آدم توی اون جریانات می چرخید ولی با وجود این کار تحقیقاتی هم انجام می شد. من انجام می دادم حتی فکرهایی که اون سالها می کردم موجود است. الان نگاه می کنم می بینم کوششی که اون موقع من می کردم خیلی بیشتر از کوششی است که الان دارم. اون جریان و گرداب که من اسمشو می گذارم مقداری از انرژی آدم را جذب می کرد نمونه اش شما می روید سر کلاس می بینید ۵ گروه هست. ۵ نفر هستند متعلق به ۵ گروه مختلف با طرز تفکر مختلف یکی فکر می کند که شما این درسها را می دهید، لغات انگلیسی، اینها استعمار است. دیگری فکر می کنه شما به قدر کافی مطلب به آن ها یاد ندادید. یک نمونه، من اینجا نبودم توی دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم یک ترمی یک ایرادایی که بود این بود که کارمند به قدر کافی نیست. یک گروهی بودند که اینها همه اش آمریکایی است این ها به درد ما نمی خوردند اینجا شما انرژی تون صرف متقاعد کردن این ها می شد.

- اسم بردید از آقای اوستا فرج ایشان توی کارگاه خاک بود؟

دکتریاسری: مکانیک خاک. من تو مکانیک خاک نبودم ولی به هر صورت ارتباط بود. دو نفر سه نفر دیگر هم بودند، قنبری بود بله قنبری از تکنسین‌های خیلی با تجربه بودند که تجربه شان فوق العاده از من بیشتر بود ولی منو به عنوان یکی از خودشان قبول کردند. من اسم این را شانس می‌گذارم، شما هر چی می‌خواهید اسمشو بگذارید، به هر صورت من رو از خودتون دانستند این که می‌گویم سریع جا افتادم به خاطر کساتی است که برخورد کردم و ایشان یکی از اون هاست.

مهندس میرزائی: تا چه سالی تشریف داشتید؟

دکتریاسری: فکر کنم تا ۶۵ یا ۶۶ بود. ۶۵ بود، در این مدت من کارهایی کردم که یک مقدار از تعصبات من ریخت من وقتی دانشجوی فنی بودم فکر می‌کردم که دانشگاه فنی بهتر از همه است دیگر از این بهتر پیدا نمی‌شود بعد آمدم اینجا این دانشگاه درس دادم دانشجویهای اینجا را دیدم یک روز به همه گفتم که دانشجویهای فوق العاده ای بودند که میگن به قول خیام جان نیست که آفرید... دیدم که دانشجویهای فوق العاده ای بودند به این شکل اعتقاد به این پیدا کردم که این‌ها بهترند.

مهندس میرزائی: الان به چه اعتقاد پیدا کردید؟

دکتریاسری: نه بدشانسی پیدا کردم که قرار شد ترم‌هایی بروم زاهدان و رشت کار کنم این عقاید من رو اصلا زیر و رو کرد، من به این نتیجه رسیدم که همه خوبند منتها من بد قضاوت می‌کنم.

مهندس میرزائی: به نظر تان نکات قابل ذکر شریفی‌ها چیست؟

دکتریاسری: مشخصات یکی اینکه از درجه هوشی فوق العاده‌ای برخوردار بودند دوم اینکه آدمهایی بودند که حاضر بودند تجربیات خودتون رو با شما شریک بشوند چون بیشتر این‌ها از لحاظ دانشجویی تجربه‌شان خیلی بیشتر از من بود ولی تجربیات خودتون رو با من شریک شدند همان جور که به شما قبلاً گفتم دست منو گرفتند من رو راه انداختند اون موقع من یه سری چیزها رو انگلیسی یاد گرفته بودم همه چیزم انگلیسی بود این‌ها به من کمک کردند که فارسی شو یاد بگیرم بعد یاد گرفتم که الان که با شما حرف می‌زنم قسمتی مدیون اون‌ها هستم همینطور که به شما گفتم بهترین سال‌های زندگی من همان سال‌هاست که اینجا بودم و شما ممکن است از من بپرسید

که چرا ادامه ندادی. بیشتر مشکل ذهنی است تا مشکل عملی. پیش میاد که آدم فکر می‌کنه این از اون بهتره این قند از اون قند بهتره کله قند بهتر از قند حبه است.

مهندس میرزائی: در این سالهایی که دورادور با شریف مرتبط بودید و در جریان قرار می‌گرفتید الان دانشگاه را چگونه می‌بینید؟

دکتر یاسری: من داشتم همین حرف رو به آقای دکتر خونساری می‌زدم به نظرم می‌رسد که دانشگاه بزرگتر شده کیفیت دانشجویهای شما پایین نیامده بلکه بهتر شده علتش اینست که توی این مملکت دانشگاه رفتن یک فرق عمده‌ای ایجاد می‌کند شما رو می‌تواند صد درصد زندگی تون رو عوض کند، شمارو از یک خانواده کارگری بیارد و به یک خانواده کارمندی برساند. در نتیجه دانشجویها این‌ها رو می‌فهمند همه هم و غم شون رو می‌گذارند تا اون استعدادی که دارن پرورش بدهند. این موضوع قدیم‌ها کمتر بود حالا به نظر من بیشتر شده. نمی‌دونم هست یا نه سعی شون بیشتر شده است. نمونه‌اش اینه که فارغ التحصیل‌های این دانشگاه می‌روند خارج از کشور، توی آمریکا وقتی در استنفورد از اون‌ها کنکور می‌گیرند می‌بینند سه نفر اول‌شان ایرانی است. از کجا فارغ التحصیل شده از اینجا. چرا آیا این‌ها جنس‌شون بهتر از اونیه است که توی پلی تکنیک درس خوانده یا توی دانشکده فنی درس خوانده. احتمالاً بهتره ولی حدوداً شبیه هم‌اند سر و ته‌یه کرباسند. با هم فرق دارن ولی این‌ها سعی شون رو گذاشتن تا اون استعدادشون رو پرورش بدهند. می‌دونند که راه ترقی، راه نجات شخصی آدم این است که از امکاناتی که در اختیارش گذاشتند بهترین استفاده رو بکند. استادان دانشگاه ما می‌بینید، بهتر از استادان دانشگاهی است که پسر ماره توی آن درس می‌خواند.

خیلیه

مهندس میرزائی: الان دانشکده عمران رو خوب شما می‌شناسید؟

دکتر یاسری: دانشکده عمران. الان من یه چیزی بگویم پسر ماره بورونل درس می‌خواند خدا شاهد است بگویم با استادان دانشگاه شما اصلاً نمی‌توانم مقایسه کنم بگویم ده برابر بیشتره، صد برابر بیشتره، اصلاً دو تا چیزه متفاوت است. شما مثلاً فرض کنید می‌خواهید که قند و با نمک مقایسه کنید اصلاً قابل مقایسه نیستند دو چیزه متفاوتند. فوق‌العاده بهترند نه تنها صدها برابر بلکه زمین تا آسمان بهترند هم به آموزش بیشتر اهمیت می‌دهند هم وقت بیشتری صرف دانشجویهایشان می‌کنند هم سواد بهتری دارند هم یه چیزی به ایشون گفتم که با من مخالفت کردند من گفتم استاد‌های فعلی

دانشگاه از زمان من با سوادترند، الان تو خونه خودتون که هستید از همه جای خونه ایراد می-گیرید. هر کی دلش می‌خواهد بهتر باشه در نتیجه اون اشکالاتی که می‌بیند دلش می‌خواهد برطرف بشود و بهتر بشود. ایشان دلش می‌خواهد دانشگاه بهتر از اون باشه که هست در نتیجه بعضی‌ها هستند که فکر می‌کنند این‌ها رو می‌شود اصلاح کرد. سعی می‌کند اصلاح کند ولی موضوع اینست که توی خونه شما که خیلی تمیزه چگونه می‌توانی تمیزترش کنی. کار ساده‌ای نیست شاید بشود ولی به هر صورت کار ساده‌ای نیست این جواب حرف شماست جایی که از همه کامل چگونه می‌توان کامل ترش کنیم. این جور نیست که ممکن نباشد بلکه مشکل است. به هر صورت اونایی که می‌بینید گاهی این‌ور و اون‌ور می‌نشینند گله می‌کنند علت این است که اون‌ها اهمیت می‌دهند. اگر اهمیت نمی‌دادند حرفشو نمی‌زدند چون اهمیت می‌دهند دلشون می‌سوزد و دلشون می‌خواهد بهتر و بهتر کنند و پیشرفته ترش کنند. من نمی‌دانم جواب سوال شما رو دادم یا نه. هنوز توی دلم اینجا خونه منه. وقتی اینجا آمدم، برای آقای دکتر و حید نوشتم من برای زیارت دارم می‌آیم اومدم از سفر دور و دراز به خونه خودم سر بزنم این‌هایی که هست از من مرتب تره. از من می‌خواهند که بروم فکر کنم.

مهندس میرزائی: پس شما کما فی‌السابق علقه شریف رو دارید؟

دکتر یاسری: اینجا نمی‌شه کسی رو دفن کرد وگرنه می‌گفتم اگه من بمیرم وصیت من این است که منو اینجا دفن کنید ولی به هر صورت انتظارش رو هم ندارم چیزی ندارم به عنوان مثال گفتم من هر جا باشم دلم این جاست دوستانی هم که دارم همه اینجا هستند. امروز من واقعا تحت تاثیر قرار گرفتم اگه گریه نکردم باید خیلی خودمو کنترل کرده باشم.

مهندس میرزائی: خیلی خوب دست شما درد نکند. آقای دکتر شما مطلبی ندارید که از دکتر یاسری بپرسید؟

دکتر یاسری: ایشون رو من فرصت بدهم شروع می‌کنه ایراد گرفتن پس فرصت نمی‌دهم نباید زیاد بهش فرصت بدهیم.

مهندس میرزائی: دکتر خونسازی از استادان نازنین اینجا هستند.

دکتر یاسری: آره هیچ شکی توش نیست.

مهندس میرزائی: توی دانشکده عمران بچه ها بعضی آدمها رو دوست دارند من خودم زمان دانشجویی یادم میاد. دکتریاسری: امروز من یک مثالی زدم موقعی که اومدم اینجا کار بکنم وقتی کلاس‌هایم تموم می شد دانشجویها یک مقدار سوال می پرسیدند و پشت سر منو خیلی شلوغ می کردند من بهشون می گفتم من خوب توضیح ندادم این‌ها چرا منو گیر می اندازند. یکی از همین آقایونی که دست من رو گرفت جواب منو داد و تجربه شو گفت که اینا به شما علاقه مندند که می پرسند اگه علاقه مند نبودند اصلا محلت نمی گذاشتند کاری باهات نداشتند. در نتیجه اگه سره این‌ها شلوغه خیلی بهش علاقه مندند این ستون اصلیه دانشگاه است. هر دانشگاهی که شما برین آدمهایی شبیه این موجوده که اگه این‌ها نباشند اون حداقلی که دانشگاه داره از بین می رود در ثانی، دانشجویان شما قدر ایشان رو می دانند، امیدوارم که همکاران شما هم قدر ایشان رو بدانند.

مهندس میرزائی: دست تون درد نکنه. استفاده کردم.

پایان